منہاج العارفین

نصائح از مقالات حضرت امیر کبیر سید علی ہمدانی قدس سرہ
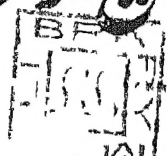
حمد بیحد و ثنائے بیعد مر آفریدگار یرا کہ سینۂ عارفان مخزن اسرار خود ساخت و لوح دل محبّان از نقش غیر خود بپرداخت و درود و دعا فریبہ جان پاکیزۂ خلاصۂ موجودات خواجۂ کائنات محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ بہ تشریف خطاب وَمَا اَرْسَلْنٰکَ[1] اِلَّا رَحْمَۃً لِّلْعٰلَمِیْن

---

[1] ونفرستادیم ترا مگر از روئے مہربانی بر عالمہا ہ فتح الآیہ

مشرف و مخصوص است باد و بہمہ اولاد و یاران و پس روان او ۔ بدان
اے عزیز وفقک اللہ تعالیٰ بما یحب و یرضی کہ این چند سخن از کلام
اہل حکمت و معرفت جمع آوردہ شدہ منہاج العارفین نام نہاد تا مگر از شنیدن
و خواندن این کسے را فائدہ حاصل آید بدان ایہا العزیز ۱ زنہار از حق غافل
مباش ۲ از ہمہ نومید شو تا امید تو بر آید ۳ آزار کس مخواہ تا امان یابی
۴ از جہت دنیا اندوہگین مباش تا پریشان نگردی ۵ از ہمہ جدا شو تا
بحق برسی ۶ اگر در بند چیز کسانی خود را بندۂ ایشان دان ۷ از خلق عزلت کن
تا بحق انس گیری ۸ ایمن باش تا امان یابی ۹ از صحبت اہل دنیا پرہیز
تا تیرہ دل نشوی ۱۰ از ہمہ مفلس شو اگر محبت خواہی ۱۱ از خود طلب اگر
جوانمردی ۱۲ از افتادگان مگذر تا در نیفتی ۱۳ از حکم سر متاب
تا عاصی نشوی ۱۴ افتادہ را دست باش تا دستگیر یابی ۱۵ انصاف خلق
بدہ تا شرمسار نشوی ۱۶ آن کار کن کہ حق پسندد ۱۷ آن پسند کہ حق پسندد

---

[۱] یعنی توفیق و ہمت خدا تعالیٰ بچیزی کہ او تعالیٰ دوست دارد و پسندد آن را [۲] یعنی اگر بحکم المجاز قنطرة الحقیقة
پے وصول حقیقت عشق مجازی اختیار کنی و دل بسپاری کسی را کہ بندۂ او بودہ حقوق عشق مجازی بجا آری بمحنت عشق
دریغ مشمار تا بدین از آنکہ از مجاز بحقیقت رسی در عشق او تعالیٰ خام بمانی [۳] یعنی روزی خود بقوت بازو خود طلب
احسان کسے را گوارا مدار کہ مقتضای جوانمردی ہمین است ۔

۱۸ آنکه با تو بدی[۱] کند با وے نیکی کن ۱۹ اندیشهٔ دنیا دور کن تا
پریشان نشوی ۲۰ اختیار خود را در گوشه نه تا مختار[۲] گردی ۲۱ از
حق نصرت خواه تا یاری یابی ۲۲ بغیر حق اعتماد نکنی تا پشیمان
نشوی ۲۳ هیچ چیز مغرور مشو تا هلاک نگردی ۲۴ بیهوده گوئی
را سر همه آفتها دان ۲۵ با حق باش اگر عیش جاودانی خواهی
۲۶ بر حرف کسے انگشت منه تا مواخذ نگردی ۲۷ بردبار باش
تا بکشایند ۲۸ بصدق طلب تا بیابی ۲۹ با همه نرمی و مدارا کن
۳۰ بر نعمت کس حسد مکن تا عافیت یابی ۳۱ بار همه بکش تا محتشم
گردی ۳۲ بر زیردستان[۳] شفقت کن تا بهی ۳۳ بدخوئی
ترک ده تا عیش بر تو تلخ نگردد ۳۴ با همه آسانی کن تا بهی ۳۵
با هر کسے منشیں تا تباه نگردی ۳۶ با قافله رو که رهزنان بسیار اند
و دشمنان در کار اند ۳۷ بار خود بر کسے منه اگر عزت خواهی

---

[۱] تا بر کردهٔ خود پشیمان شده یا پیرامون بدی نگردد که الانسان عبید الاحسان [۲] مختار یعنی برگزیده یعنی حالیکه شبیه با اختیار ترا داده اند تا هرچه خواهی کنی این را اختیار مشمار و هر چیز که از دست تو برآید از جانب حق انگار تا باین فروتنی برگزیده شوی [۳] یعنی از عذاب آخرت که شفقت بر زیردستان موجب رحمت خداست و آن سبب نجات است ـ

۳۸ بزرگی بر هیچکس منه تا خوار نگردی ۳۹ پند بشنو تا سود کنی
۴۰ بکوش تا بیابی ۴۱ بحق پناه گیر تا خلاص یابی ۴۲ بضاعت
دنیا را خریدار مشو تا زیان نکنی ۴۳ پاس انفاس دار اگر بیداری
۴۴ بحق بگریز تا از دشمن برهی ۴۵ بی یار شو تا یار یابی ۴۶ بیکس[۱]
باش تا باکس باشی ۴۷ بیخود باش اگر بیگانگی[۲] میخواهی ۴۸
بی همه باش تا بحق باشی ۴۹ ترک گناه گیر اگر لقمه حلال خواهی
۵۰ توقع از کس مکن تا عزت یابی ۵۱ توفیق[۳] از حق بین تا غره
نشوی ۵۲ ترک لذت[۴] گیر اگر لذت خواهی ۵۳ تیر بلا را هدف
شو اگر دوستی ۵۴ جز حق دوست[۵] مگیر تا خسته نگردی ۵۵
چون با اهل دنیا نشینی دین را فراموش مکن ۵۶ جز حق

---

[۱] یعنی از لواحق دنیوی قطع کن تا بحق لاحق شوی [۲] یعنی اگر بیگانگی در قرب او تعالی خواهی آنچنان در ذات او تعالی محو شو که از دنیا و ما فیها بیخبر و بیخود گردی [۳] یعنی اگر توفیق کردار نیک یابی آنرا از طرف او تعالی انگار و سعی خویش را دخلی مدان تا غرور [illegible] [۴] یعنی اگر ترک لذتهای دنیا کنی لذتهای آخرت دریابی [۵] چه سلامت در دوستی او تعالی منحصر است پس دوستی غیر او باعث خرابیهاست و دوستی انبیا و اولیا و مقربان او تعالی عین دوستی اوست هر که بدیشان [illegible]
[illegible]

بیندیشی اگر طالبی ۵۷ جان را در باز اگر صادقی ۵۸ حاجت‌روائی
را کار بزرگ دان ۵۹ حریص مباش تا خوار نگردی ۶۰ حرمت
نگهدار تا محترم گردی ۶۱ حق را یاد کن تا دل تو سیاه نگردد ۔
۶۲ خلق را بجود امیدوار گردان ۶۳ خدمت بزرگان کن تا
ببزرگی رسی ۶۴ خود را بحق بسپار تا بسامان شوی ۶۵ خود را
هیچ قدر منه تا با قدر گردی ۶۶ خود را مبین تا بمعرفت رسی
۶۷ خوشخوئے باش تا عزیز گردی ۶۸ خشم فرو خور تا راحت
یابی ۶۹ خلاف ترک ده تا بسلامت مانی ۷۰ خودخواه مباش[1] اگر
دولت خواهی ۷۱ خود را مباش[2] تا خود را باشی ۷۲ خود را در رنج دار[3] تا راحت
یابی ۷۳ خود را گم کن تا بجویندت ۷۴ دل از حرص خالی کن تا راحت
یابی ۷۵ در کار حق باش تا کار تو ساخته گردد ۷۶ دل بکس مبند
تا زیان نکنی ۷۷ در تنگیها صبر[4] کن تا فرج یابی ۷۸ در امانت خیانت

---

[1] یعنی اگر دولت اخروی خواهی برحسب خواهش نفس خویش کارے مکن [2] یعنی نفس خود را تابع مباش تا در حق خود نیک باشی و در آخرت نیکی آن بینی [3] یعنی در طاعت و عبادت از خواب خود را در رنج دار تا در آخرت آسایش یابی [4] که الصبر مفتاح الفرج وارد است یعنی صبر کشاینده خوشی است در دنیا باشد خواه در آخرت ۔

مکن ۷۹ در حق خود خطا مکن ۸۰ در ہر جائیکہ باشی خدائے را حاضر دان
و گستاخ مباش ۸۱ دست در دامن صاحب دولتان زن اگر
دولت خواہی ۸۲ در حق بین تا از خود فانی گردی ۸۳ دل بکس
مبند تا در دغا نہ افتی ۸۴ در کس مبین اگر معرفت خواہی
۸۵ در بند جیب کس مباش تا آزاد شوی ۸۶ در عیب[ف۱] خود فرو شو
اگر یا کاری ۸۷ در کارہا آہستگی کن تا شیطان بر تو ظفر نیابد ۸۸
دلہا را دریاب تا خوشنودی حق یابی ۸۹ در معاملہ سخت پیچ تا
خستہ نگردی ۹۰ دیگران را از خود بہتر دان تا از خود[ف۲] خلاص یابی
۹۱ درشتی بگذار تا نزدیک ہمہ دوست گردی ۹۲ در گذار[ف۳] تا در گذارند
۹۳ درماندگان را دریاب ۹۴ دوستی آن بہ کہ برائے خدا بود
۹۵ در دریا فرو شو تا گوہر یابی ۹۶ در ما لا یعنی[ف۴] مشغول مشو تا حسرت
نخوری ۹۷ دلہا را دریاب اگر ہشیاری ۹۸ راستی ورز تا رستگار
شوی ۹۹ رہبر طلب اگر رہروی ۱۰۰ راہ[ف۵] خرابہ گیر اگر عاشقی ۱۰۱ از نا ن را

ف۱ یعنی عیب خود تلاش کردن از جملہ امور مستحبہا ست پس اگر در عیب جوئی خود ہستی با کاری ۔
ف۲ یعنی از خودی رہا شوی ف۳ یعنی عفو و صلاح اختیار کن تا نسبت تو در آخرت عفو و بخشش مرعی دارند
چنانکہ پیغمبر باید من عفا و اصلح فاجرہ علی اللہ ف۴ یعنی در امر بیفایدہ مشغول مشو تا روز بیہودہ تضییع
اوقات حسرت نخوری ف۵ یعنی اگر عاشق او تعالی ہستی قطع علایق کن ۔

بر مردان در ہیچ جا استوار مدان ۱۰۲ سودائے پیش گیر کہ دران سودے کنی ۱۰۳ سر بہین در بنہ یا بر و سر خود گیر ۱۰۴ سر بخط فرمان نہ اگر بندۂ ۱۰۵ سودائے کن کہ حق سود آن بود ۱۰۶ شکر حق بجا آر اگر نعمت دنیا و دین خواہی ۱۰۷ صبر پیش گیر اگر عافیت خواہی ۱۰۸ ضعیف ترین حیلتے را قوی ترین قوتے دان ۱۰۹ طمع[1] از دل دور کن تا خوار نگردی ۱۱۰ طمع از خلق بر دار تا محتاج نگردی ۱۱۱ عقوبت[2] باندازہ گناہ کن ۱۱۲ عہد را در حال سخط و رضا نیکو نگہدار ۱۱۳ غیبت را دوست مدار تا حق از تو دشمن نگردد ۱۱۴ غم دنیا مخور تا دل تو تباہ نشود ۱۱۵ غم فردا مخور تا امل کوتاہ نشود ۱۱۶ فروتنی کن تا بہ بزرگی رسی ۱۱۷ قدر نعمت بشناس تا از تو[3] نستانند ۱۱۸ قناعت کن اگر تونگری خواہی ۱۱۹ قدر خود بشناس تا با قدر گردی ۱۲۰ کس را عیب[4] مکن تا بعیب خود مبتلا نشوی ۱۲۱ کار با خلاص کن تا

---

[1] کہ در خبر است عز من قنع یعنی عزیز و ارجمند ہست کسیکہ قناعت گزید [2] یعنی اگر کسے گناہ کند در سزائے آن اندازہ نگہدار کہ افراط خلاف انصاف است و تفریط خلاف تادیب [3] یعنی تا وقتیکہ نعمت تو از تو نگیرند قدر نعمت بشناس تا بعد زوال قدر آن شناختہ متاسف نشوی و اگر نستانند ثبوت فی یا شد یعنی آنکہ قدر نعمت بشناس و شکر آن بجا آرند تا نعمت از تو باز نگیرند و بحکم لئن شکرتم لازیدنکم روز بروز در تزاید دارند [4] عیب کردن کسے از جملہ عیوب است پس عیب کسے مکن تا این عیب تو لازم نیاید۔

جزا[1] یابی ۱۲۲ گناه بر کس[2] منه تا در گناه نیفتی ۱۲۳ کس را بحقارت منگر تا خوار نشوی ۱۲۴ کردار[3] خود را قدر منه تا با قدر گردی ۱۲۵ کاری کن که پشیمان نگردی ۱۲۶ کار دیگران کن اگر بیکاری ۱۲۷ کار باندیشه کن تا زیان نکنی ۱۲۸ مرگ را یاد کن تا دل بدنیا نگراید ۱۲۹ مزاح کردن عاقبت وخیم شمر ۱۳۰ منت بردار[4] و منت منه ۱۳۱ مسکین باش تا مقبول شوی ۱۳۲ نیکی اندیشه کن تا همه نیکی پیدا آید ۱۳۳ نمام را بخود راه مده ۱۳۴ نفس نفس[5] را استوار مدار که دروغ گو است ۱۳۵ نقد را یار مگیر اگر قلاشی ۱۳۶ نفس را پاس دار تا بجان نرسی ۱۳۷ وقت را بشناس اگر صرافی ۱۳۸ همت بلند دار تا قیمت بیفزاید ۱۳۹ هوای نفس را خلاف کن اگر دلاوری ۱۴۰ همه حال با ادب باش اگر مقبول شوی ۱۴۱ یار همه باش اگر مرد راهی ۱۴۲ یاد دوست چندان کن که خود را فراموش کنی ۱۴۳ یک همت[6] باش تا جمعیت یابی ۱۴۴ یاد خدا موجب راحت است تا دانی ـ والسلام تمام شد

---

[1] ثواب اعمال بخلوص نیت شرط است در احادیث صحیح آمده است انما الاعمال بالنیات ولکل امرء مانوی ثواب جزای اعمال نیست مگر به نیتها و بیانه هر مرد ثواب چیز نیست که نیت کرد [2] مباد آن گناه در تو نباشد پس بسبب اتهام گنهگار شوی کریمه یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم موضع این معنی است [3] یعنی اگر فعلی سزاوار تحسین کنی امیدوار تحسین مباش قدر آن از مردان مخواه که دلیل عالی ظرفی تو شود [4] یعنی اگر کسی بتو احسان کند آن را بپذیر و در ادای حقوق آن کوش و اگر تو بکسی احسان کنی آن را ظاهر مساز و منت مشمار [5] یعنی دم نزدیک روح را استوار مدان و با تمادی آن در امور خیر تاخیر مکن که دروغگو است اعتبار را نشاید [6] همت یعنی قصد یعنی نقطه قصد و آهنگ ... تعالی کن و قصد بهر چیز مکن تا پریشان نشوی ـ

تمام شد منهاج العارفین من مقالات قطب الاقطاب امام العارفین حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره
مطبوعه مطبع افغانی امرتسر در سنه ۱۳۲۲ هجری مقدس حسب اشتیاق خادم الحکماء نیاز علی خان تاجر کتب مالک مطبع افغانی امرتسر